

پرده شرم !

پرده شرم به یک سونه و با ناز بیا !
مست و مخمور چنان نرگس شیراز بیا !

نازت ای غالیه مواز دل و جان خواهانیم
بهر این سینه سودازده طَنّاز بیا !

دیرگاهی است که در بند سکوتی تلخیم
در سرا پرده دل با دف و آواز بیا !

تا ببینی که چسان شمع صفت می سوزیم
همچو پروانه به خلوتکده راز بیا !

سر نه چیزی است که ما در قدمت بگذاریم
تا که جان پیش تو بازیم سرافراز بیا !

غم این بودِ عبث، دشمن جان ها شده است
تا نشاطی به کف اُریم فرحناز بیا !

کاروان می گذرد روز و شبی باقی نیست
سرگرانی مکن ای راحت جان، باز بیا !

رضا شاپوریان
سه شنبه ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۸